

نگرشی نو به افسانهٔ غرانیق

اسماعیل ابراهیمی *

چکیده

نوشته پیش رو درباره یکی از موضوعات مهم قرآنی (شبهه‌ی تاریخی افسانه‌ی غرانیق) به رشته‌ی تحریر در آمده است. نویسنده در مقاله به بررسی شبهه‌ی موردنظر از دیدگاه رجالی پرداخته و اثبات می‌کند که این موضوع (افسانه‌ی غرانیق) از اساس بی‌پایه بوده و ریشه‌ی اسرائیلی دارد و در سده‌ی دوم هجری، توسط دشمنان اسلام وارد حوزه اسلامی شده است. وی چنین اثبات خواهد کرد که این افسانه با قرآن در تضاد کامل است.

کلیدواژه

قرآن؛ پیامبر ﷺ؛ افسانه غرانیق؛ راویان افسانه غرانیق.



۱۱۱

صغیر

نگرشی نو به افسانه غرانیق

* دانش‌پژوه دوره‌ی کارشناسی ارشد رشته علوم قرآن و حدیث و محقق مجتمع آموزش عالی المصطفی ص ع آ مشهد مقدس.

آیات قرآن کریم، به دو دسته کلی تقسیم می‌شود: آیات یا سوره‌هایی که دارای سبب نزول نیست و آیات و سوره‌هایی که دارای سبب نزول هست، یعنی نزول آن ناظر به واقعه و مناسبتی است که در آن زمان اتفاق افتاده یا قرار بوده اتفاق بیفتد. بسیاری از آیات و یا سوره‌های قرآن، ناظر به حوادث و اتفاقاتی بوده که در طول مدت عمر پیامبر ﷺ به وقوع پیوسته است، مانند اینکه از آن حضرت سؤالی می‌پرسیدند (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ... يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ... يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ... يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ... وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى...^۱ يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ...^۲ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ...^۳ وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ...^۴) و یا به ایشان تهمت و زخم زبان‌هایی می‌زدند... که از جانب خداوند آیه یا آیاتی و گاهی سوره‌ای در آن مورد نازل می‌شد.

پس شناخت اسباب نزول یا شأن نزول^۵، برای فهم آیات یا سوری که دارای اسباب یا شأن نزول است لازم و ضروری و در پی بردن به معانی آن نقش اساسی ایفا می‌کند. البته شناخت و درک اسباب نزول یا شأن نزول، بسی دشوار است؛ چون پیشینیان در این زمینه اطلاعات دقیق و قابل توجهی ثبت و ضبط نکرده‌اند. شاید یکی از علل عدم ضبط دقیق این بوده که خود به وضعیت و مسائل آشنا بوده و نیازی نمی‌دیده‌اند که معلومات و مشاهدات خود را به عنوان سند، برای آیندگان ثبت کنند و شاید هم امکانات نداشته‌اند و احتمال هم می‌رود که موانع دیگری وجود داشته‌است. به هر صورت، بعدها روایاتی در این زمینه فراهم شد که بیشتر آنها دارای ضعف سند بوده و قابل اعتماد نیستند و احتمال اعمال غرض در آنها وجود دارد.

یکی از روایت‌هایی که از نظر سند ضعیف بوده و ممکن است توسط مغرضان و زنادقه^۶ وضع شده باشد، شأن نزول آیه ۵۲ سوره حج یعنی "افسانه غرانیق" است که منشأ بسیاری از مشکلات و درد سرها برای دانشمندان اسلامی به خصوص مفسران قرآن شده است. ریشه آیات شیطانی سلمان رشدی و تاخت و تازهای برخی غربیان مستشرق، علیه اسلام و قرآن، از این نوع روایات است که برخی تاریخ‌نویسان و مفسران گذشته در کتاب‌های خود گرد آورده‌اند. هرچند در این میان، مفسران و اندیشمندان اسلامی مطالبی را در ردّ



اینگونه مجعولات در لابه لای کتاب‌های‌شان آورده اند، اما به عقیده نویسنده‌ی این مقاله، هرکدام از ایشان از زاویه نگاه خود به اینگونه روایات نگریسته و مطالب پراکنده‌ی را بیان نموده اند و به برخی از ابعاد جدی آن، توجه کافی نشده است. یکی از این زوایا و ابعاد که مورد غفلت واقع شده، بررسی اسناد روایات و جرح و تعدیل راویان آنهاست، در حالی که باید این قسمت بیش از موارد دیگر مورد دقت و کنجکاوی قرار گیرد.^۷

نویسنده در این نوشتار، تلاش کرده تا به بررسی اسناد این روایات و جرح و تعدیل راویان آنها، بپردازد. برای اینکه موضوع به طور کامل روشن و شفاف شود، ابتدا باید مفهوم و معنی "قصه‌ی غرائق" تبیین شود، بنابراین به مفهوم شناسی این افسانه می پردازیم.

مفهوم شناسی

واژه‌ی «غرائق» از نظر لغوی جمع مکسر است و مفرد آن به صورت های زیر آمده است، (غُرْنُوق، غِرْنُوق، غِرْنِیق، غِرْنِیق وَغِرْنُاق).^۸ برای این واژه معانی زیادی ذکر شده است که از این میان دو معنی تناسب بیشتری با موضوع بحث (یعنی معنی اصطلاحی افسانه غرائق) دارد:

۱- پرنده آبی با گردن و بال‌های دراز و سفیدرنگ که در فارسی به آن کلنگ می‌گویند.^۹

۲- «الرَّجُلُ الشَّابُّ الْأَبْيَضُ الْجَمِيلُ»، جوان سفید و زیباروی.^{۱۰}

برخی گفته‌اند: پرنده سیاه (آبی دریایی)، دارای گردن بلند است.^{۱۱} عرب این اسم را بر جوان زیبا، سفیدرو و خوش‌سیما اطلاق می‌کند.^{۱۲} از آنچه گفته شد، می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که، این واژه بر سپیدی، زیبایی و لطافت دلالت دارد.

اما در اصطلاح، افسانه غرائق بدین شرح است: پیامبر عظیم‌الشان اسلام ﷺ بعد از مبعوث شدن، همیشه در این فکر بود که چگونه قومش (قریش) را به دور خود جمع کرده و از دشمنی آنان جلوگیری نماید. او آرزو می‌کرد که ای کاش آیه‌ای نازل می‌شد تا میان او و قومش الفت و دوستی ایجاد کند و یا ای کاش آیه‌ای نازل نشود که باعث دشمنی و کینه توزی قوم نسبت به او گردد. روزی در مکه در حالی که قریشیان نیز در اطرافش بودند، سوره‌ی نجم نازل شد «وَالنَّجْمِ...» و چون به این دو آیه رسید: «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ۖ وَمَنَاةَ



الثَّلَاثَةَ الْآخِرَى»^{۱۳} شیطان بر زبان وی این دو آیه را (به تعبیر مدعیان قصه عرائق) جاری ساخت: «تِلْكَ الْغَرَائِقُ الْعُلَى وَإِنَّ شَفَاعَتَهُنَّ لَتُرْتَجَى»^{۱۴} و چون قریشیان این جملات را شنیدند خوشحال شدند و از ستایش خدایان خویش توسط پیامبر، خوشحالی می کردند، بت پرستان منتظر چنین فرصتی بودند، چراکه مدح و ستایشی بالاتر از این چه می توانست باشد! این، مختصری از داستان ساختگی غرائق بود.

پیشینه موضوع

هشام بن محمد کلبی مورخ مشهور قرن دوم (م ۲۰۴ق) در کتاب «الأصنام» خود می نویسد: مشرکان قریش هنگام طواف کعبه و گفتن تلبیه (لَبَّيْكَ)، این سرودها را می خواندند:

«وَاللَّاتِ وَالْعِزَّى وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْآخِرَى * * * فَأِنَّهِنَّ الْغَرَائِقُ الْعُلَى * * * مِنْهَا الشَّفَاعَةُ تَرْتَجَى»^{۱۵}
 آنها «لات»، «منات» و «عزی» را دختران خدا می دانستند، و به یاری و شفاعت آنان امیدوار بودند، اما وقتی خداوند پیامبرش را در میان آنها مبعوث کرد، در مقابل این اعتقادات باطل، این آیات را نازل فرمود: «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى * * * وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْآخِرَى * * * أَلَكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَى... وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَى...»^{۱۶}

اهل قریش این کلمات را تنها یک بار نمی گفتند، بلکه عادتشان در هنگام طواف، گفتن این کلمات بود و همیشه در هنگام حج و عمره و در وقت طواف، این عبارتها را بر زبان جاری ساخته و تکرار می کردند؛ بنابراین گوینده این کلمات اهل قریش بوده اند، نه پیامبر اکرم ﷺ.

این واژه در اشعار قدیمی عرب و روایات نیز آمده است. در این شعر عرب چنین آمده است:

«أَلَا إِنَّ تَطْلَابَ الصَّبِيِّ مِنْكَ ضَلَّةٌ * * * * * وَ قَدْ فَاتَ رِيعَانُ الشَّبَابِ الْغُرَائِقُ»^{۱۷}

همانا آگاه باش که درخواست عشق از تو، گمراهی است، در حالی که طراوت جوانی زیبا گذشته است.



در شعری دیگر از جنادة بن عامر چنین آمده است:

«بَدِي رُبْدٍ، تَخَالُ الْإِثْرَ فِيهِ * * * مَدَبٌ غَرَانِقٍ خَاضَتْ تِقَاعَا»^{۱۸}؛

از امام علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «فَكَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى غُرْنُوقٍ مِّنْ قُرَيْشٍ يَتَشَحَّطُ فِي دَمِهِ» گویا جوان زیبایی از قریش را می بینیم که در خون خود می غلطد.^{۱۹} در حدیث دیگری از ابن عباس آمده است: «إِنْ جَنَازَتَهُ لَمَا أُتِيَ بِهِ الْوَادِي أَقْبَلَ طَائِرٌ أَيْضُ غُرْنُوقٍ كَأَنَّهُ قُبْطِيَّةٌ حَتَّى دَخَلَ فِي نَعْشِهِ...»^{۲۰} وقتی لاشه آن مرد به بیابان آورده شد، پرندهگان سفید گردن بلند همچون پارچه‌ای، بر آن لاشه سایه افکنده بود.

از مطالب فوق نتیجه می‌گیریم که کلمه «غرانیق یا غرنوق» در میان عرب جاهلی استفاده می‌شده و آنان بُت‌ها را به پرنده‌ی زیبا تشبیه می‌کردند و برای آنان جایگاه رفیعی قایل بودند و حتی بُت‌ها را فرشته و دختران خدا می‌پنداشتند. شاید بتوان این مطلب را از آیه‌ی ۲۱ سوره نجم نیز استفاده کرد.

چگونگی ورود این قصه به اسلام

برای درک اینکه چگونه قصه غرانیق چگونه وارد حوزه اسلام شد، نیاز به بحث تاریخی مفصلی است که از مجال این نوشتار خارج است، ولی به اجمال می‌توان گفت که قصه غرانیق از نظر تاریخی، به قرن سوم هجری قمری باز می‌گردد. نجاح طائی یکی از مورخین، می‌گوید: قصه غرانیق در زمان حکومت امویان وارد حوزه دینی گردید، زیرا اگر در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله ساخته می‌شد قطعاً پیامبر صلی الله علیه و آله آن را تکذیب می‌کردند.^{۲۱}

طبق منابع تاریخی، این داستان اولین بار^{۲۲} توسط ابو عبدالله محمد بن سعد بن مبیع، معروف به کاتب واقدی، سیره نویس مشهور بغداد از علمای قرن سوم (۱۶۸م-۲۳۰ق)، ومؤلف کتاب (الطبقات الکبری)، مطرح شد. او در کتاب الطبقات الکبری^{۲۳}، این قصه را نقل کرده است. پس از ابن سعد محمد بن جریر طبری مؤرخ، مفسر و فقیه نامور اهل سنت (۲۲۴ یا ۲۲۵-۳۱۰) ابتدا در کتاب (جامع البیان فی تفسیر القرآن) و سپس در کتاب تاریخ خود، (تاریخ الامم والملوک معروف به تاریخ طبری) این قصه را نقل کرده و آن را بسط و گسترش داده است.



طبری در تفسیر خود، این داستان را با رنگ و لعاب فراوان و نسبتاً مفصل نقل می کند، ولی در تاریخ خود که بعد از تفسیر نوشته شده به طور خلاصه به آن می پردازد.^{۲۴} پس از این دو شخصیت (محمد بن جریر طبری و محمد بن سعد)، مورخان ساده اندیش و مفسران کم مایه، به تبع آنان و بنابراین گمان که این سه کتاب (تفسیر و تاریخ طبری و طبقات الکبری) از منابع اولیه است، به نقل و گسترش آن همت گماشته اند تا جایی که نتیجه این نقل ها، تولید ده ها کتاب همچون آیات شیطانی سلمان رشدی از سوی غربیان و خاورشناسان^{۲۵} علیه قرآن و اسلام شده است.

خلاصه متن داستان از منبع اولیه

برای تحلیل و نقد دقیق این جریان، لازم است به منابع اصلی مراجعه کرده و عین عبارات را از منابع اولیه نقل کنیم و سپس به بررسی مسأله بپردازیم. یادآوری این نکته ضروری است که محمد ابن جریر طبری این داستان را در کتاب جامع البیان فی تفسیر القرآن و در تاریخ الامم والملوک با اندک اختلافی، نقل کرده است. همین جا یادآور می شویم که راویان داستان غرانیق را چندین نفر گفته اند، ولی راویان اصلی افسانه غرانیق را پنج نفر یا شش نفر ذکر شده اند. طبری در تاریخ خودش، روایت را به سه نفر - محمد بن کعب قرظی، محمد بن قیس و ابن عباس - منسوب می کند؛ و در تفسیر خود، دو نفر دیگر یعنی (ابی العالیة و سعید بن جبیر)، را به آنها می افزاید. ابن سعد در الطبقات الکبری^{۲۶} یک نفر دیگر یعنی مطلب بن عبد الله بن حنطب را به آن پنج نفری که طبری از راویان دست اول شمرده اضافه می کند. راویان دیگر بعدها به راویان دست اول افزوده شده اند، ولی آنچه برای ما ملاک است منبع اولیه (راوی یا راویان) است و دیگران به نوعی به اصل برمی گردد. اینک متن داستان از کتاب "تاریخ الامم والملوک"^{۲۷}:

«... محمد بن کعب القرظی می گوید: چون پیامبر ﷺ دید که قومش از او دوری می کنند و این کار برای او سخت و ناراحت کننده است، آرزو می کرد که ای کاش چیزی از نزد خدا نازل می شد تا میان وی و قومش نزدیکی ایجاد کند و خشونت از میان برود، و چون این اندیشه در خاطر وی می گذشت و خداوند این آیات را نازل کرد: « سوگند به اختر [قرآن] چون فرود می آید، [که] یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده و از سر هوس سخن



نمی‌گوید. این سخن بجز وحیی که وحی می‌شود نیست» و چون به این دو آیه رسید: «به من خبر دهید از لات و عزی، و منات آن سوّمین دیگر،» شیطان بر زبان وی انداخت که: «اینها [بُتّها] مرغان بلند پروازی هستند که امید است شفاعت آنها مورد قبول واقع شود؛^{۲۸}

و چون قرشیان این را بشنیدند خوشحال شدند و از ستایش خدایان خویش خوشحالی می‌کردند و بدو گوش دادند و مؤمنان نیز وحی خدا را باور کردند و او [پیغمبر] را به خطا متهم نکردند، و چون پیامبر در قرائت آیات به محل سجده رسید، سجده کرد و مسلمانان نیز با او سجده کردند و مشرکان قریش و دیگران که در مسجد [الحرام] بودند به سبب ستایش که پیامبر از خدایان آنها کرده بود به سجده افتادند و هر مؤمن و کافر در آن جمع همه سجده نمودند، مگر ولید ابن مغیره که پیری فرتوت بود و سجده نمی‌توانست^{۲۹}، و دو مُشت ریگی از زمین برداشت و به پیشانیش برد و سجده کرد. گوید: و چون قرشیان از مسجد بیرون شدند خوشحال بودند و می‌گفتند: محمد از خدایان ما به نیکی یاد کرده است و آنان را بتان والا نامید که شفاعتشان مورد رضایت خداست، و قصه سجده به مسلمانان [مهاجرین] مقیم حبشه رسید و گفتند قرشیان اسلام آورده‌اند و تعدادی از مهاجران به مکه آمدند و عده‌ای دیگر در حبشه ماندند. جبرئیل نزد پیغمبر آمد و گفت: ای محمد چه کردی؟ برای مردم چیزی خواندی که من از نزد خدا نیاوردم و سخنی گفتمی که خدا با تو نگفته بود. پیامبر خدا سخت غمگین شد و از خدا بترسید، و خدای عزوجل با پیغمبر مهربان بود و آیه‌ی نازل کرد و کار را بر او آسان نمود و خبر داد که پیش از آن نیز پیغمبران و رسولان چون وی آرزو داشته‌اند و شیطان آرزوی آنها را در قرائتشان آورده است و آیه چنین بود: «و پیش از تو [نیز] هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم جز اینکه هرگاه چیزی تلاوت می‌نمود، شیطان در تلاوتش القای [شبهه] می‌کرد. پس خدا آنچه را شیطان القا می‌کرد محو می‌گردانید، سپس خدا آیات خود را استوار می‌ساخت، و خدا دانای حکیم است»، و غم پیامبر از بین رفت و ترس از وی زایل شد و چیزی که شیطان به زبان وی انداخته بود: «إِنَّهَا الْغَرَائِقُ الْعُلَا، وَ إِنَّ شَفَاعَتَهُنَّ تُرْتَضَى - منسوخ گردید و این آیه آمد: «الْكُمُ الذِّكْرُ وَ لَهُ الْأُنْثَى... وَ يَرْضَى»، و چون قرشیان این آیات را شنیدند گفتند: محمد از ستایش خدایان شما پشیمان شد و آن را تغییر داد و سخن دیگر آورد. و این دو کلمه که شیطان به زبان وی انداخته بود به دهان مشرکان افتاده بود و سختی دشمنی آنها با مسلمانان دو چندان شد. و گروهی از مهاجرین حبشه آمدند



و چون به نزدیک مکه رسیدند، دریافتند که خبر مسلمانی مکیان درست نبوده و در پناه دیگران یا پنهانی وارد مکه شدند و این تعداد سی و سه نفر بودند که در مکه ماندند تا با پیامبر ﷺ به مدینه مهاجرت کردند...»^{۳۰}

این اصل جریان "غرانیق" از قول محمد بن جریر طبری امام المفسرین بود. حال به نقد و بررسی این داستان می پردازیم تا بی اساس بودن آن، بیش از پیش روشن گردد؛ با اندکی تأمل در متن داستان می توان به واهی و ساختگی بودن آن پی برد. اما برای روشن شدن هر چه بیشتر مسئله، ادله ای را در ردّ و ابطال آنچه یاوه سرایان به هم بافته اند بیان می کنیم تا خوانندگان، با مطالعه آن به قضاوت بنشینند. متذکر می شویم که این داستان از چند جهت (عقلی، قرآنی، تاریخی، کلامی...) قابل واکاوی است، ولی آنچه ما تأکید داریم، (چنانکه پیشتر اشاره شد)، جنبه رجالی و بررسی اسناد روایات این داستان است که کمتر به آن توجه شده است.

تحلیل و نقد افسانه غرانیق

برای بررسی درستی یا نادرستی یک واقعه تاریخی که چندین سال از آن گذشته و ما در ضمن مطالعه کتاب به آن برمی خوریم، ابتدا باید یکی از دو روش زیر محقق شود. (۱) کسی که این واقعه را نقل می کند، خودش در صحنه واقعه حاضر بوده باشد یا از زبان کسی بگوید که او در محل حادثه حضور داشته است.

(۲) اگر در کتابی به یک واقعه تاریخی بر بخوریم که گوینده آن را نمی شناسیم یا نمی دانیم خود او در محل حادثه، حاضر بوده یا نه، در این صورت باید آن واقعه را با کلیه حوادثی که از جهت زمان و مکان بدان مربوط است، بسنجیم؛ همچنین مقتضیات زمان و طبیعت اشخاصی را که این حادثه با آنها ارتباط دارد نباید از نظر دور داشت و قرائتی که ممکن است وجود این حادثه را تأیید یا تکذیب کند، باید مورد توجه قرار گیرد.

هرگاه خود گوینده در محل وقوع حادثه حضور داشته باشد و یا قرائن موجود، وجود واقعه را تکذیب نکند، فقط می توانیم احتمال بدهیم که آن واقعه رخ داده است و نسبت به کیفیت و چگونگی وقوع آن، جای بحث وجود دارد؛ ولی اگر یکی از این دو مقدمه درست نباشد (چنانکه گوینده، خود، شاهد قضیه نبوده و یا قرینه ای که وجود واقعه را تأیید کند پیدا



نشود) درستی مطلب مورد تردید واقع می شود و هرچه نشانی هایی که وجود واقعه را تکذیب کند بیشتر شود، نادرستی موضوع روشن تر خواهد گشت، تا آنجا که داستان موردنظر به کلی فاقد ارزش و اعتبار می شود.

پس از تذکر این مقدمه، ناچاریم در مورد افسانه غرانیق، هر دو راه را بپیماییم و این افسانه را که دستاویز مغرضان گشته، با اسلوب علمی تحلیل کنیم.

راه اول

چنانکه گفتیم برای آن که درستی و یا نادرستی این داستان معلوم شود، ابتدا باید راه نخستین را پیمود. یعنی ببینیم آیا آنهایی (راویان) که این داستان یا افسانه را نقل می کنند، خودشان در محل واقعه بوده اند یا این داستان را از کسانی شنیده اند که خود، در محل حادثه حضور داشته و جریان را مشاهده نموده و به نسل بعد انتقال داده اند؟

چنانکه قبلاً متذکر شدیم، راویان اول افسانه غرانیق را شش نفر گفته اند. طبری در تاریخش، به سه راوی (محمد بن کعب قرظی، محمد بن قیس و ابن عباس) اشاره می کند و در تفسیرش دو راوی دیگر (أبی العالیة، سعید بن جبیر) را به آنها می افزاید. ابن سعد در کتاب طبقات الکبری^{۳۱} یک راوی (مطلب بن عبد الله بن خنطب) را به آن پنج راوی که طبری از راویان دست اول شمرده اضافه می کند. بعدها به تعداد راویان دست اول افزوده شده است ولی آنچه ملاک است منبع اولیه (راوی یا راویان) است و دیگران به نوعی به اصل باز می گردند.

اینک بررسی راویان:

الف) ابو عبدالله محمد بن کعب سلیم قرظی

یکی از کسانی که قصه از او نقل شده و تا حدودی نفر اول به حساب می آید، محمد بن کعب قرظی^{۳۲} (متوفی ۱۰۸ یا ۱۱۹ق)^{۳۳} است. وی از مفسران معروف مدینه در عهد تابعین بوده است که در اواخر خلافت امام علی ع تولد یافته و در سن ۷۸ سالگی از دنیا رفته است. وی از جمله قصه سرایان معروف بوده و علاوه بر افسانه غرانیق، ذیل آیه ۲۴ سوره یوسف، به بیان قصه اسرائیلی پرداخته است.^{۳۴} وی سر انجام در حالی که در مسجد قصه-



سرایمی می کرد، سقف مسجد بر اثر زلزله بر سر وی فرو ریخت و همراه یارانش زیر آوار جان داد.

نظر دانشمندان علم رجال و ترجمه نویسان درباره محمد قُرظی پسر کعب، که طبری و ابومعشر سند خود را به او منتهی می سازند، چنین است:

ابن حجر می گوید: او از تابعین مشهور است. وی در ادامه می گوید: « و ولد محمد بن کعب فی آخر خلافة علیؑ سنه اربعین، و کانت وفاته سنه ثمان و مائه. و قیل بعد ذلک

حتی قیل إنه مات سنه عشرين، فعلى هذا فیقطع بأنه لم یولد إلا بعد النبی ﷺ»^{۳۵}
قال الترمذی: سمعت قتیبه یقول: بلغنی أن محمد بن کعب القرظی ولد فی حیاة النبی ﷺ.^{۳۶}

پس به شهادت این دانشمندان، محمد ابن کعب قرظی یا اصلاً در زمان پیغمبر وجود نداشته و یا تولد او در اواخر زندگی آن حضرت بوده و آنچه به طور قطع معلوم است، این که وی در اوائل بعثت و حتی چند سال پس از هجرت هم متولد نشده است.

اکنون محمد بن کعب را با این سوابق گذارده، به سراغ مَطَّلَب بن عبدالله بن حنطب که ابن سعد در "طبقات" افسانه را از او نقل می کند، می رویم:

ب) مَطَّلَب بن عبدالله بن حنطب

حنطب بن حرث، دو پسر داشت؛ یکی عبدالله و دیگری مَطَّلَب. عبدالله پسری به نام مَطَّلَب داشت که نقل افسانه غرانیق از پیغمبر ﷺ بدو نسبت داده شده است. حال ببینیم آیا می توان حضور او را در آن زمان اثبات کرد یا نه؟ آنچه دانشمندان علم رجال درباره پدر مَطَّلَب (عبدالله) نوشته اند، بدین قرار است:

ابن ابی حاتم می گوید: او زمان پیغمبر را دریافته است.^{۳۷} ابو عمر می گوید: وی اندکی خدمت پیغمبر را درک کرده (له صحبه).^{۳۸} ابو موسی می گوید: برخی از مشایخ من گفته اند که او پیامبر را درک کرده است.^{۳۹}

ترمذی و ابو عیسی می گویند: او پیغمبر ﷺ را درک نکرده است «عبد الله بن حنطب لم یدرک النبی». ^{۴۰}



ابن عبدالبر در الاستیعاب می گوید: او اندکی پیغمبر را دیده و حدیثی از وی نقل شده که مضطرب الاسناد است.^{۴۱}

اما پسر او (مطلب) طبق آنچه نقل شده زمان پیغمبر را درک نکرده است و فقط از چند نفر از اصحاب آن حضرت، حدیث نقل کرده است؛ حتی برخی می گویند: وی از یاران پیغمبر ﷺ تنها سهل ساعدی را دیده است.^{۴۲}

ج) محمد بن قیس

راوی دیگری که سند این قصه را به او نسبت داده‌اند، محمد بن قیس است. او سخنگوی رسمی مذهبی در عصر عمر بن عبدالعزیز بوده و در حدود سال صدویست و شش هجری مرده است.^{۴۳} رجال شناسان او را در طبقه تابعین قرار داده‌اند^{۴۴} و جزء مهاجرین حبشه بوده و مسلماً در روز واقعه حضور نداشته است.^{۴۵}

د) ابوالعالیه رقیع بن مهران ریاحی

ابن حجر عسقلانی درباره او می گوید: وی در زمان جاهلیت می زیسته و در عهد خلافت ابوبکر به مدینه آمده است.^{۴۶} بخاری در تاریخ می نویسد: از او پرسیدند: آیا پیغمبر را دیده‌ای؟ گفت: دو سال پس از مرگ او اسلام آوردم.^{۴۷}

و أخرج أبو أحمد الحاكم من طريق أبي خلدة، قال: قلت لأبي العالیه: أدركت النبي ﷺ؟ قال: لا، جئت بعده بستين [او ثلاث].^{۴۸} وی در سال ۹۰ مرده است.^{۴۹} عجلی او را از بزرگان تابعین به حساب آورده است.^{۵۰} برخی گفته‌اند: او ابوبکر را دید و با عمر نماز خواند. در این صورت، اگرچه او در زمان پیغمبر در قید حیات بوده، ولی به طوری که خودش می گوید پیغمبر را ندیده و بعد از رحلت آن حضرت، مسلمان شده است.

هـ) عبدالله بن عباس (۵۱م ۶۸ق)

اما عبد الله بن العباس بن عبدالمطلب، که او را منشأ این حدیث دانسته‌اند، نه تنها در به هنگام حادثه حضور نداشته، بلکه در آن وقت در صلب پدر بوده است. زیرا عبدالله ابن عباس در سالی متولد شده است که کفار قریش بنی هاشم را در شعب ابی طالب محاصره کرده بودند (سه سال پیش از هجرت).



حتی اگر به این معتقد شویم که سوره «نجم» در اواخر سکونت پیامبر ﷺ در مکه نازل شده، عبدالله بن عباس در آن وقت کودکی خردسال و یا شیر خواری بیش نبوده است، و نمی تواند به عنوان یک شاهد عینی حادثه را نقل کند.^{۵۲}

آیت الله معرفت می گوید: «وَأَمَّا النسبة إلى ابن عباس فلا تقلّ عن غيرها، بعد أن كانت ولادة ابن عباس في السنة الثالثة قبل الهجرة، فلم يشهد القصة بتاتا»^{۵۳} و حادثه غرانیق، آن گونه که مدعیان آن می گویند، در سال پنجم بعثت رخ داده است یعنی قبل از محاصره مسلمانان در شعب ابی طالب.

و) سعید بن جبیر

وی در کوفه به دنیا آمد و در سال ۹۵ هجری، به دست حجاج بن یوسف ثقفی کشته شد.^{۵۴} «أبوالمغيرة قال حدثني الفضل عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم عن أبي عبدالله عليه السلام أن سعيد بن جبیر كان يأتهم بعلی بن الحسين عليه السلام وكان علی بن الحسين يثنی عليه و ما كان سبب قتل الحجاج له إلا علی هذا الأمر...»^{۵۵}

بنابر این او در سال ۴۶ هجری (در زمان خلافت معاویه) متولد شده است.^{۵۶} پس سعید بن جبیر نیز شخصاً ناظر ستایش غرانیق نبوده است. از سویی، سعید بن جبیر شاگرد ابن عباس است و سال ها از محضر او بهره علمی برده است، در حالی که ابن عباس چنانکه گذشت، سه سال قبل از هجرت متولد شده است.

این شرح حال اشخاصی بود که طبری و محمد بن سعد، افسانه غرانیق را برای اولین بار از آنها نقل کرده اند. نتیجه ای که از این بررسی به دست می آید، این است که راه اول برای اثبات درستی داستان غرانیق، به بُن بست می رسد و پیمودن آن، گذشته از این که به حال مدعیان درستی این داستان، فایده ای ندارد، ریشه های آنها را نیز از بُن می خشکاند و معلوم می شود منشأ این گفته ها و نوشته ها، ادعا و یاوه سرایی هایی بیش نیست.

راه دوم

پس از راه نخست که به بن بست انجامید، راه دوم را پیش می گیریم، یعنی می خواهیم بدانیم قرینه و یا شواهدی که داستان غرانیق را تأیید کند، در دست هست یا نه. گرچه این



استدلال در صورتی درست است که ما حضور گوینده در زمان حادثه را، مسلّم بدانیم و فقط در درستی و نادرستی نقل وی تردید داشته باشیم. و هرگاه مسلّم و ثابت شود که گوینده اصلاً در آن محل حاضر نبوده، مقایسه حکایت داستان با قرائن، بی فایده و لغو است؛ ولی ما در اینجا با مدعیان درستی این داستان، تا اندازه‌ای موافقت کرده و فرض را بر درست بودن آن گذاشته و می‌گوییم:

اگرچه این شش نفر هیچ یک شخصاً در آن وقت وجود و حضور نداشته و ناظر واقعه نبوده‌اند، لیکن حکایت را از زبان کسی شنیده‌اند که با گوش خود ستایش بُت‌های قریش توسط پیغمبر اسلام ﷺ شنیده است!

اما در اینجا این پرسش پیش می‌آید که چنین اتفاق مهم و حادثه غریبی که طبعاً باید اثر دعوت قبلی پیغمبر ﷺ را خنثی کند و کفّار را بر او چیره ساخته و مسلمانان را به ایشان بدگمان سازد، چطور تنها از زبان عبدالله پسر عباس (و حداکثر، از زبان شش نفر) نقل شده است؟ حال آنکه اگر این واقعه درست می‌بود، بایستی ولوله‌ای در جهان عرب آن روز ایجاد می‌شد و اثرش تا امروز هم باقی می‌ماند و مورد تصدیق عموم واقع می‌شد، نه آنکه تنها از زبان چند نفر و آن هم از قرن دوم هجری به بعد نقل شود! اگر این داستان درست بود، چرا از دیگر افراد مسلمان و کافر که در آن مجمع حاضر بوده‌اند، سندی مبنی بر وقوع آن در دست نیست؟!

ممکن است گفته شود همه آنها این ستایش را به گوش خود از زبان پیغمبر ﷺ شنیده‌اند ولی برای دیگران نگفته‌اند، تا اینکه یک به یک مرده و خاطره آن روز را با خود برده‌اند؛ ولی گذشته از این که این خوش‌باوری و بلکه فرض محال را نمی‌توان به حساب تحقیق علمی گذاشت، قرائن و آثاری در دست است که جنبه‌ی ساختگی و افسانه بودن "داستان غرانیق" را تقویت کرده و مجال پذیرفتن آن چنین فرضی را به هیچ وجه نمی‌دهد. پس در این میان قرینه‌ای که داستان غرانیق را تأیید کند وجود ندارد.

افزون بر بحث رجالی که مورد بررسی قرار گرفت و معلوم شد قصه غرانیق ریشه‌ی اسرائیلی دارد و تهمتی بیش بر ساحت مقدس پیامبر مکرم اسلام نیست، ادله‌ی دیگری (عقل، قرآن به خصوص سیاق سوره نجم، تاریخ، محتوا و آشفتگی خود قصه...) نیز وجود دارد که جعلی بودن داستان غرانیق را آشکار می‌سازد و پرداختن به آنها در این مجال ما را از هدف



۱۲۳

غیر

نگرشی نو به افسانه غرانیق

دور می‌کند.^{۵۷} اندیشمندان و محققان اسلامی نیز بر ردّ قصه غرانیق تصریح دارند، از باب مثال:

دانشمندان اهل سنت

أ) فخر رازی(۶۰۶ق)؛^{۵۸} ب) احمد مراغی(۱۳۰۰-۱۳۷۱ق)؛^{۵۹} پ) سیدقطب(۱۳۲۴-۱۳۸۷ق)؛^{۶۰} ج) ابن کثیر دمشقی، مفسر مؤرخ قرن هشتم(۷۷۴ق)؛^{۶۱} چ) شیخ طنطاوی؛^{۶۲} ح) شیخ محمد عبده(۶۳؛ خ) قاضی عیاض(۴۷۶-۵۴۴ق)؛^{۶۴} د) قاضی عبدالجبار؛^{۶۵} ذ) ابن حجر عسقلانی؛^{۶۶} ر) قاضی ابن عربی مالکی(۵۴۳هـ)؛^{۶۷} ز) شیخ یوسف الدجوی(۱۳۶۵ق)؛^{۶۸} ژ) امام شوکانی(۶۹)؛^{۶۹} س) أبوبکر ابن العربی؛^{۷۰} ش) احمد بن حسین بیهقی، محدث و فقیه شافعی سده پنجم(۴۵۸ق)؛^{۷۱} ص) محیی‌الدین درویش؛^{۷۲} ض) بیضاوی از علمای قرن هفتم(۶۸۵ق)؛^{۷۳}

دانشمندان شیعه

ط) سید مرتضی علم‌الهدی(۴۳۶هـ)؛^{۷۴} ظ) سید مرتضی عاملی؛^{۷۵} ع) مرحوم علامه طباطبایی(۱۴۰۲ق)؛^{۷۶} غ) آیت‌الله معرفت؛^{۷۷} ف) شیخ محمد قوام و شنوی(معاصر)؛^{۷۸}



۱۲۴

فیه

نتیجه

آنچه از لابه‌لای مطالب گذشته به دست می‌آید این است که:

۱- افسانه غرانیق با اصول مسلم اسلام، مانند مسأله عصمت انبیا(علیهم السلام) و پیامبر ﷺ به خصوص در دریافت وحی در تعارض است و عقل بر بی‌پایه و مجعول بودن آن حکم می‌کند؛

۲- قرآن این داستان ساختگی را بر نمی‌تابد؛ چون طبق قاعده عرضه روایات بر کتاب-الله (قرآن مجید) باید این داستان را به دیوار زد و دور افکند؛

۳- قدیمی‌ترین منبع و مدرک برای این قصه(افسانه غرانیق)، طبقات ابن سعد- نوشته شده- در سده دوم و تفسیر و تاریخ طبری - نوشته شده- در اواخر سده سوم هجری می‌باشد. پس از لحاظ منابع استحکام ندارد؛

۴- روایات افسانه غرانیق از نظر محتوایی(چنانکه اشاره شد) داری تناقض‌هایی گوناگونی است که باعث بی‌اعتباری آنها گردیده است. به عبارت روشن‌تر: افسانه غرانیق از جمله دروغ‌هایی است که بعد‌ها در میان مسلمانان رواج یافته و در کتاب‌های تاریخ و تفاسیر اسلامی ضبط گردیده است.

۵- راویان قصه غرانیق از نظر رجالی ضعیف هستند؛ چون اکثر راویان در طبقه تابعین هستند و تنها عبدالله ابن عباس از جمله‌ی صحابه است که او هم در زمان حضور پیامبر ﷺ در مکه، کودکی بیش نبوده است. پس هیچ کدام از راویان، خود شاهد وقوع این حادثه(قصه غرانیق) نبوده‌اند؛

۶- این قصه با حالات پیامبر ﷺ که به‌طور متواتر در تواریخ و روایات و کتب سیره آمده است، در تناقض است؛ چه آنکه همه‌ی این مدارک بیانگر این نکته هستند که آن حضرت از خردسالی جز به بدی از بُتها یاد نکرده است.



پی نوشت ها

۱. بقره/ به ترتیب ۱۱۵، ۱۸۹، ۲۱۷، ۲۱۹ و ۲۲۰.
۲. مائده/۴.
۳. انفال/۱.
۴. اسرا/۸۵.
۵. گرچه برخی مفسران میان شأن نزول و اسباب نزول فرق گذاشته ولی از باب مسامحه مرادف هم به کارمی- رود.
۶. زنادقه به کسانی گفته می‌شود که از دل و جان ایمان نیاورده بلکه به لباس مسلمانی خود را جا زده اند. به تعبیر بهتر زنادقه یعنی منافقان و مسلمان نما هایی هستند که قصدش افساد در دین و ایجاد اختلاف بین صفوف آنان هستند. یکی از زنادقه عبدالکریم ابن ابی العوجاء است، ابن ابی العوجاء هنگام که اسیر شد و او را نزد محمد بن سلیمان بن علی (حاکم وقت) آوردند، محمد بن علی دستور داد او را به جهت زندیق بودنش گردن بزنند. ابن ابی العوجاء وقتی یقین کرد که کشته می‌شود، گفت: «به خدا سوگند، چهار هزار حدیث جعلی را وارد احادیث شما کردم که در آنها حلال را حرام و حرام را حلال نموده ام. روزی را که باید روزه بگیرید شما را به افطار برانگیخته و روزی را که نباید روزه گرفت شما را وادار به روزه گرفتن کردم» (التفسیر والمفسرون فی ثوبه القشيب، آیت الله معرفت، ج ۲، ص ۵۵۸). اگر یک زندیق و بی دین بتواند چهار هزار حدیث وضع و آن را در منابع وارد کند، پس باید بگوییم که احادیث مجعول و موضوع کم نیست؛ چون جمع بی دینان و زنادقه کم نبودند. بنابراین سؤالی که از محمد بن اسحاق از افسانه‌گرانئیق شد و او گفت: هذا من وضع الزنادقة (الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ۳، ص ۲۶۳)، یک واقعیت است.
۷. تنها کسی که این قسمت (بحث رجالی) را انصافاً مورد تحقیق قرار داده علامه سید مرتضی عسکری (ره) در کتاب گرانسنگ خود "نقش ائمه در احیاء دین" است.
۸. معجم تهذیب اللغة ج ۳، ص ۲۶۲۰؛ لسان العرب، ابن منظور، ج ۱۰، ص ۲۸۶.
۹. فرهنگ فارسی، دکتر معین، ج ۲، ص ۲۴۰۵، ج ۲۳-۱۳۸۵، انتشارات امیر کبیر تهران.
۱۰. العین، فراهیدی، ج ۴، ۴۵۸؛ فیروز آبادی، القاموس المحيط، ج ۳، ص ۳۹۳.
۱۱. لسان العرب، ابن منظور، ج ۱۰، ص ۲۸۶.
۱۲. تفسیر موضوعی-تنزیه الانبیاء از آدم تا خاتم-، آیت الله معرفت، ص ۱۹۱، تهیه کننده: خسرو تقدسی نیا.
۱۳. نجم/۱۹ و ۲۰.
۱۴. اینها [بیتها] مرغان بلند پروازی هستند که امید است شفاعت آنها مورد قبول واقع شود.
۱۵. الاصنام، ص ۱۹.
۱۶. نجم/۱۹-۲۵.



۱۲۶

فیه

سال پنجم / شماره هفدهم / تابستان ۹۰

۱۷. فراهیدی، خلیل، العین، ج ۴، ص ۴۵۸.

۱۸. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۲۸۶.

۱۹. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۲۸۶؛ ابن اثیر محمد بن مبارک، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۳، ص ۳۶۴.

۲۰. همان.

۲۱. السیره النبویه، للنجاح الطائی، ج ۱، ص ۲۰۵ «...إذ لو كانت القصة مختلفة في زمن النبي ﷺ لكذبها النبي في حينه لكنها وجدت في العصر الاموي. فنحن نعتقد بأن القصة كاذبة من أصلها اخترعها الأمويون...».

۲۲. گرچه ابن حجر عسقلانی دو منبع دیگر (سیره ابومعشر و مغازی موسی بن عقبه) را از منابع اولیه نام می برد و بعد خودش می گوید: فعلا هیچ یک از این دو کتاب در دسترس نیست. (تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۳۶۲، چاپ حیدرآباد)

۲۳. طبقات ابن سعد مفصل ترین کتابی است که در باره اصحاب و تابعان تا دهه سوم قرن سوم هجری قمری به رشته ی تحریر در آمده است.

۲۴. قابل یاد آوری است که غیر از داستان غرائیق موارد دیگری نیز در تفسیر طبری به چشم می خورد که با مبانی اسلامی در تعارض و جنبه ی اسرائیلی دارد. (از باب نمونه ذیل این آیات: آیه ۴۰ آل عمران (ج ۳، ص ۱۷۶) - آیه ۳۷ احزاب (ج ۲۲، ص ۱۰) - آیات ۲۱ تا ۲۵ ص (ج ۲۳، ص ۹۳ - ۹۶، ۱۷۴ - ۱۷۹) و آیه ۲۴ یوسف (ج ۱۲، ص ۱۰۸ - ۱۱۰، ۲۳۹ - ۲۵۰ مراجعه شود). تا آنجا که کتابی به این نام "الاسرائیلیات فی تفسیر الطبری / آمال محمد عبدالرحمن ربیع" نوشته است.

۲۵. قابل ذکر است که اکثر مستشرقین این داستان را با این استدلال پذیرفته اند که، امکان اینکه مسلمانان خودشان چنین داستانی را ابداع کنند، یا اینکه آن را از معاندان اسلام بپذیرند کم است؛ زیرا این داستان پیامبران را در وضعیت غیر مطلوبی و بدی نشان می دهد. (دائرة المعارف قرآنی لایدن؛ مقاله حدیث و قرآن (Hadith and the Quran) نوشته جوین بول (Juynbool)؛ خاورشناس هلندی یهودی الاصل، ترجمه سید حسین علوی در فصلنامه تخصصی قرآن پژوهی خاورشناسان، شماره ۳).

۲۶. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲۷. در اینجا فقط به یک روایت بسنده کردیم؛ چون روایات همه مشابه هستند و از ذکر بقیه خود داری شد.

۲۸. بت پرستان منتظر چنین فرصتی بودند، چرا که مدح و ستایش بالاتر از این چه می توانست باشد! از سوی دیگر مشرکان همیشه پیش خود زمزمه می کردند: «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى... / زمر / ۳» (آگاه باشید که دین خالص از آن خداست، و آنها که غیر خدا را اولیای خود قرار داده بودند و دلیلشان این بود که: اینها را نمی پرستیم مگر بخاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک می کنند)





۲۹. برخی گفته اند: ولید به جهت تکبر سجده نکرد (الصحيح من سيرة النبي الاعظم، عاملی، ج ۳، ص ۲۶۲)

۳۰. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۴۷-۲۴۸. و تفسیر طبری، ج ۱۷، ص ۱۳۱، «...محمد بن کعب القرظی: لما رأى رسول الله تولى قومه عنه، وشق عليه ما يرى من مباحثهم ماجائهم به من الله، تمنى فى نفسه ان يأتیه من الله ما يقارب بينه وبين قومه، و كان يسره مع حبه قومه، و حرصه عليهم ان يلين له بعض ما قد غلظ عليه من امرهم؛ حتى حدث بذلك نفسه، وتمناه احبه، فانزل الله عز وجل:

« وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ۖ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَىٰ ۖ وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۖ ۳۰. فلما انتهى الى قوله: «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَ الْعُزَّىٰ وَ مَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ» ۳۰. القى الشيطان على لسانه، لما كان يحدث به نفسه، و يتمنى ان يأتى به قومه: «تلك الغرائق العلى، وان شفاعتهن لترجى»؛ فلما سمعت ذلك قريش فرحوا و سرهم واعجبهم ما ذكر به آلهتهم، فاصاخوا له- والمؤمنون صدقون نبیهم فيما جائهم به عن ربهم، ولا يتهمونه على خطأ ولا وهم ولا زلل- فلما انتهى الى السجدة منها وختم السورة سجد فيها، فسجد المسلمون بسجود نبیهم، تصديقا لما جاء به، و اتباعا لامره، و سجده من فى المسجد من المشركين من قريش و غيرهم، لما سمعوا من ذكر آلهتهم، فلم يبق فى المسجد مؤمن ولا كافر الا سجد، الا الوليد بن مغيرة، فانه كان شيخا كبيرا، فلم يستطع السجود، فأخذ بيده خفنة من البطحاء فسجد عليها، ثم تفرق الناس من المسجد، وخرجت قريش، و قد سرهم ما سمعوا من ذكر آلهتهم، يقولون: قد ذكر محمد آلهتنا بأحسن الذكر، قد زعم فيما يتلو: «انها الغرائق العلاء، و ان شفاعتهن ترضى» و بلغت السجدة من بارض الحبشة من اصحاب رسول الله؛ و قيل: اسلمت قريش، فنهض منهم رجال، و تخلف آخرون، و اتى جبريل رسول الله، فقال: يا محمد، ما صنعت؟ لقد تلوت على الناس ما لم آتِكَ به عن الله عز وجل، و قلت ما لم يقل لك! فحزن رسول الله عند ذلك حزنا شديدا، و خاف من الله خوفا كثيرا، فأنزل الله -عز وجل- وكان به رحيمًا يعزيه و يخفف على هذا الامر، و يخبره انه لم يك قبله نبى و لا رسول تمنى كما تمنى، و لا أحب كما أحب الا والشيطان قد القى فى أمنيته، كما القى على لسانه (صلى الله عليه و آله و سلم)، فنسخ الله ما القى الشيطان و احكم آياته؛ اى فانما انت كبعض الانبياء و الرسل، فانزل الله عز وجل:

«وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِىٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِى الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» ۳۰. فأذهب الله عز وجل، عن نبیه الحزن، و أمنه من الذى كان يخاف، و نسخ ما القى الشيطان على لسانه من ذكر آلهتهم: «انها الغرائق العلاء، و ان شفاعتهن ترضى»، بقول الله -عز وجل- حين ذكر اللات و العزى و مناة الثالثة الاخرى: «أَلَكُمْ الذِّكْرُ وَ لَهُ الْأُنثَىٰ ۖ تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ» اى عو جاء «إِنْ هِىَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ... يَرْضَىٰ» ۳۰ اى فكيف تنفع شفاعة آلهتكم عنده! فلما جاء من الله ما نسخ ما كان الشيطان القى على لسان نبیه، قالت قريش: ندم محمد على ما ذكر من منزلة آلهتكم عند الله، فعير ذلك و جاء بغيره؛ و كان ذاك ۳۰ الحرفان اللذان ألقى الشيطان على لسان رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) قد وقعا فى فم كل مشرك، فزادوا شرا إلى ما كانوا عليه؛ و شدة على من اسلم و اتبع رسول الله منهم؛ و اقبل اولئك النفر من اصحاب رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) الذين خرجوا من ارض الحبشة لما بلغهم من اسلام اهل مكة حين

سجدوا مع رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) حتى اذا دنوا من مكة، بلغهم ان الذي كانوا تحدثوا به من اسلام اهل مكة كان باطلا، فلم يدخل منهم احد الا بجوار، او مستخفياً، فكان ممن قدم مكة منهم فأقام بها حتى هاجر الى المدينة...».

۳۱. الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۶۰.

۳۲. قرظی منسوب به طائفه بنی قریظہ یهود است که نسبت به پیامبر اسلام ﷺ دشمنی شدید داشتند.

۳۳. دکتر ذهبی، التفسیر والمفسرون، ج ۱، ص ۱۱۶، فوت ابن کعب را ۱۱۸ قمری می داند. آیت الله معرفت، التفسیر والمفسرون ج ۲، ص ۶۲۷؛ التمهید فی علوم القرآن، ج ۱۰، ص ۱۱۱؛ وفات محمد بن کعب قرظی را در سال ۱۱۷ قمری می داند.

۳۴. تهذیب الکمال، مزى، ج ۲۶، ص ۳۴۰، نقل از معرفت قرآنی (یاد نگار آیت الله معرفت)، علی نصیری، ج ۴، ص ۳۵۲.

۳۵. ابن حجر، الإصابة، ج ۶، ص ۲۷۴.

۳۶. ابن عبدالبر الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۳۷۷.

۳۷. الإصابة فی تمییز الصحابه، ج ۴، ص ۵۶.

۳۸. همان.

۳۹. ابن اثیر، أسدالغابة، ج ۳، ص ۲۸۹.

۴۰. ابن اثیر، أسدالغابة، ج ۳، ص ۱۱۴ و ۲۸۹.

۴۱. الاستیعاب، ج ۳، ص ۸۹۲.

۴۲. ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۱۷۹.

۴۳. نقش ائمه در احیاء دین، سید مرتضی عسکری، ج ۱، ص ۴۱۰.

۴۴. الجرح والتعديل رازی، ج ۴، ق ۱، ص ۶۴ نقل از نقش ائمه در احیاء دین، سید مرتضی عسکری، ج ۱، ص ۴۱۰؛ میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۶.

۴۵. ابن حجر، الإصابة فی تمییز الصحابه، ج ۶، ص ۲۶.

۴۶. ابن حجر، الإصابة فی تمییز الصحابه، ج ۲، ص ۴۲۸.

۴۷. نقل از ابن حجر، الإصابة، ج ۷، ص ۲۴۷.

۴۸. ابن حجر، الإصابة، ج ۲، ص ۴۲۸ و ج ۷، ص ۲۴۷.

۴۹. همان، ج ۷، ص ۲۴۷.

۵۰. همان، ج ۲، ص ۴۲۸.

۵۱. طبق نظر رجال شیعه عبد الله بن عباس، إمامی ثقة است. علامه حلی می گوید: «عبد الله بن العباس من أصحاب رسول الله (صلى الله عليه وآله) كان محبا لعلی (عليه السلام) و تلميذه حاله في الجلالة والإخلاص لأمير



- المؤمنين (عليه السلام) أشهر من أن يخفى» (الخلاصة للحلى، الفصل الثامن عشر، الباب الثاني عبد الله، ص ۱۱۰۳).
بخشایشی، طبقات مفسران شیعه، ص ۲۱۳.
۵۲. نقش ائمه در احیاء دین، سید مرتضی عسکری، ج ۱، ص ۴۱۵.
۵۳. آیت الله معرفت، التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۸۸.
۵۴. تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۳.
۵۵. رجال الکشی ص ۱۱۹ و رجال ابن داود ص ۱۶۹.
۵۶. همان.
۵۷. برای آگاهی بیشتر به فصلنامه بشارت، شماره ۱۰-۱۱، مقاله (نگرش دیگر بر افسانه غرانیق) از نویسنده،
مراجعه شود.
۵۸. مفاتیح الغیب، ج ۲۳، ص ۲۳۷، ذیل آیه ۵۲ حج.
۵۹. احمد مراغی، تفسیر المراغی، ج ۱۷، ص ۱۳۰.
۶۰. سید قطب، فی ضلال القرآن، ج ۴، ص ۲۴۳۲.
۶۱. ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۵، ص ۳۸۷.
۶۲. طنطاوی، الجواهر فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۴۶ و ۵۶، ذیل آیه ۵۲ سوره حج.
۶۳. المنار، ج ۳، ص ۲۹۸-۲۹۹.
۶۴. الشفا بتعریف حقوق المصطفی، ج ۲، فصل ۶، ص ۱۳۲، ۱۱۷ و ج ۱، فصل دفع بعضی شبهات، ص ۲۸۸ و ۳۰۱.
۶۵. تنزیه القرآن عن المطاعن، ص ۲۷۴.
۶۶. فتح الباری، ج ۸، ص ۳۳۳.
۶۷. احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۲۹۹.
۶۸. دلائل التحقیق، ص ۲۰۳.
۶۹. فتح القدر، ج ۳، ص ۴۶۲.
۷۰. ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۸، ص ۳۳۳ به نقل از آیت الله معرفت، التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۸۸.
۷۱. دلائل النبوة، ج ۲، ص ۲۹۰.
۷۲. إعراب القرآن و بیانه، ج ۶، ص ۴۵۷.
۷۳. أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ج ۴، ص ۷۵.
۷۴. تنزیه الانبیا/ص ۱۰۷.
۷۵. الصحیح من سیرة النبی الاعظم، ج ۳، ص ۲۶۳ و ۲۶۵؛ محی الدین درویش، إعراب القرآن و بیانه، ج ۶،
ص ۴۵۷.



۱۳۰

فیه

سال پنجم / شماره هجدهم / تابستان ۹۰

٧٦. الميزان، ج ١٤، ص ٣٩٧ «...على أنه لو جاز مثل هذا التصرف من الشيطان في لسانه ﷺ بإلقاء آية أو آيتين في القرآن الكريم لارتفع الأمان عن الكلام الإلهي فكان من الجائز حينئذ أن يكون بعض الآيات القرآنية من إلقاء الشيطان...وبذلك يرتفع الاعتماد و الوثوق بكتاب الله من كل جهة و تلغو الرسالة و الدعوة النبوية بالكلية...».

٧٧. آيت الله معرفت، التمهيد في علوم القرآن، ج ١، ص ٨٨. (لم يتصل تسلسل سند الحديث إلى صحابي إطلاقاً. وإنما أسند إلى جماعة من التابعين ومن لم يدرك حياة رسول الله ﷺ فالحديث مرسل غير موصول السند إلى من شاهد القضية).

٧٨. حياة النبي وسيرته، ص ١١١.



١٤١

نخب

نكرشي نو به افسانه غرائبي